

تکامل تاریخی حقوق شهروندی آفرو - امریکن‌ها و تاثیر آنها بر سیاست خارجی ایالات متحده

نویسندگان: شمس... عظیمی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۷/۱۰

محسن باقری**

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۹/۲۵

چکیده

چگونگی وضعیت اقلیت‌ها در جامعه ایالات متحده، یکی از مسایل مهم داخلی آمریکا محسوب می‌گردد که بازتاب این امر در سیاست خارجی آن نیز مشهود است. آمریکایی‌های آفریقایی تبار پس از هیسپانیک‌ها دومین اقلیت نژادی پرجمعیت ایالات متحده هستند، اما نقش آنان در شئون مختلف تصمیم‌گیری از جمله سیاست خارجی، تناسبی با جمعیتشان ندارد. نگارنده در این تحقیق به سیر تاریخی حقوق شهروندی سیاه‌پوستان در ایالات متحده و ارتقای جایگاه آنها در جامعه آمریکا پرداخته است. بهبود جایگاه سیاه‌پوستان در جامعه آمریکا در افزایش تاثیر این اقلیت در سیاست خارجی نیز بازتاب داشته که نمونه بارز آن در نقش افرو - امریکن‌ها در سیاست آفریقایی ایالات متحده منعکس است.

کلیدواژه‌ها: آمریکایی‌های آفریقایی تبار، حقوق شهروندی، سیاست خارجی، ایالات متحده، آفریقا

* کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل از دانشکده روابط بین‌الملل

** کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل از دانشکده روابط بین‌الملل

فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی - اسرائیل‌شناسی، سال سیزدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۱، ص ۱۳۷ - ۱۱۹.

در اعصار گوناگون، از دولت شهرهای یونان باستان تا دولت‌های امروزی، حقوق شهروندان همواره مورد بحث دانشمندان علوم سیاسی بوده است. اگر در دوران باستان این امر به صورت حق و تکلیف پادشاه و شهروندان مطرح بود، امروزه به صورت حقوق بشر نمود یافته است. ایالات متحده خود همواره منتقد اوضاع حقوق بشر در کشورهای در حال توسعه بوده است؛ این در حالی است که حقوق آمریکاییان سیاه‌پوست که بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، هم اکنون در بسیاری از عرصه‌ها نقض می‌شود.

در این مقاله برآنیم که جنبه‌های مختلف حقوق سیاه‌پوستان در ایالات متحده از ابتدای ورود سیاه‌پوستان به آن خطه را به‌طور خلاصه مورد واکاوی قرار دهیم. در این میان به پیشرفت‌های برجسته این اقلیت در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی نیز اشاره‌هایی می‌شود. با ارتقای جایگاه سیاه‌پوستان در جامعه ایالات متحده، تاثیر آنان در شئون مختلف اجتماعی نیز رو به فزونی گذارد. سیاست خارجی نیز یکی از عرصه‌هایی است که به‌ویژه در دو دهه گذشته سیاه‌پوستان در آن به ایفای نقش پرداخته‌اند؛ این مساله به صورت مطالعه موردی تاثیر سیاه‌پوستان در براندازی رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

پیشینه تاریخی سیاهان در ایالات متحده

اگر بخواهیم دلایل چند فرهنگ‌گرایی^(۱) را در ایالات متحده دریابیم، بایستی ریشه‌های آن را در تاریخ و چگونگی شکل‌گیری ایالات متحده بررسی نماییم. نخستین مهاجران به ایالات متحده افرادی از اروپای غربی بودند که به سبب پیگیری فعالیت‌های اقتصادی خود، بدون آزار و تفرص دینی به این قاره مهاجرت نمودند. این افراد عمدتاً از نژاد آنگولاساکسون بودند که توسط شرکت‌های تجاری انگلستان به ایالات متحده مهاجرت نمودند. امروزه نیز وقتی صحبت از فرد آمریکایی اصیل به میان می‌آید، فرد پروتستان سفیدپوست به ذهن خطور می‌کند.

1. Multi Culturalism

در مقابل این جمعیت سفید پوست، دو گروه از همان ابتدا در ایالات متحده سرنوشتشان به گونه‌ای نابرابر رغم خورد. گروه اول بومیان سرخ پوست ساکن در این قاره بودند که تمایلی به ادغام با جامعه مهاجر به سرزمین‌های اجدادیشان نداشتند. رویکرد تخصصی سفیدپوستان مهاجر نسبت به سرخ‌پوستان با افزایش تدریجی جمعیت مهاجرین تشدید گشت و سرخ‌پوستان مانعی در رفاه آنگلو ساکسون‌ها و رسیدن به سرنوشت محتومشان؛ یعنی مهاجرت به سرزمین‌های غرب ایالات متحده و رسیدن به اقیانوس آرام، محسوب گشتند. زمین‌های کشاورزی مرغوب در مهاجرت‌های بعدی از ایکیومنی شمال شرقی ایالات متحده به غرب و جنوب آمریکا، از سرخ‌پوستان ستانده و آنها را مورد قتل عام قرار داده و افراد باقی‌مانده نیز به حاشیه رانده شدند. گروه دوم را برده‌های مهاجر شکل می‌دادند. با رونق کشاورزی و متعاقب آن نیاز به نیروی کار انسانی، تجارت برده در ایالات متحده پررونق گشت. اولین برده‌های سیاه‌پوست در سال ۱۶۱۹ به این قاره آورده شدند. این بردگان که به‌رغم میل باطنی آنها، از قاره آفریقا مانند کالایی از روسای قبایل خریداری می‌شدند و یا مستقیماً ربوده می‌شدند، با کشتی‌های باری به ایالات متحده انتقال داده می‌شدند. در ابتدا این بردگان هیچ حقوقی نداشته و مالکیت آنها در اختیار اربابانشان بود. به تدریج جمعیت آنها افزایش یافت و در سال‌های نخست تا ۱۰٪ جمعیت کل ایالات متحده را تشکیل می‌دادند. با پیشرفت انقلاب صنعتی و فناوری‌های جدید و در حال رشد، نیاز به بازارهای خارجی برای اقتصاد ایالات متحده آشکار شد. دلیل این رونق نه نیروی کار ارزان، بلکه استفاده از شیوه تولید صنعتی بود. هم‌زمان با این جریان، مشخص شد که نیروی کار آزاد کشت‌زارهای کارائیب بسیار کارآمدتر از بردگان است، به ویژه که شورش در میان بردگان نیز افزایش یافته بود.^۱

به تدریج با گسترش اختلافات شمال و جنوب بر سر ساختار اقتصادی متفاوت دو منطقه، و اختلاف آرا بر سر مساله برده‌داری، جنگ‌های داخلی در دهه ۱۸۶۰ آغاز شد. پس از یک سال و پنج ماه از آغاز این جنگ، آبراهام لینکلن، رییس‌جمهور وقت، فرمان الغای بردگی را صادر نمود و بردگان به سپاه شمال پیوستند.^۲ این جنگ نهایتاً با پیروزی شمال پایان یافت و سیاهان نیز به حقوقی اندک دست یافتند؛ هرچند که تبعیض میان سیاه و سفید همچنان پابرجا بود.

پس از پایان جنگ داخلی، موضوع سیاه‌پوستان به ورطه فراموشی سپرده شد و توجهات اغلب صرف بازسازی خسارات ناشی از جنگ و توسعه اقتصادی و صنعتی کشور شد. این وضعیت طوری ادامه یافت که در ابتدای قرن بیستم، ۹۰ درصد آفریقای آمریکاها در جنوب زندگی می‌کردند و قربانیان فقر، تبعیض و خشونت نادیده گرفته شدند. با ورود به قرن بیستم، یک سوم سیاهان کماکان بی‌سواد بودند و تقریباً از طرف تمام سفیدپوستان به‌عنوان یک اقلیت پست‌تر و شایسته این سرنوشت نگریسته می‌شدند.^۳ با وجود این طرز نگرش به سیاهان، فعالیت اجتماعی آنها بسیار مشکل می‌نمود و تاثیرشان در سیاست خارجی ناچیز بود. این وضعیت تا جنگ جهانی اول ادامه یافت. سیاهان در جنگ داخلی آفریقا-آمریکایی‌ها که تاثیر بسزایی در پیروزی ایالات شمالی بر ایالات جنوبی داشتند، متوجه شدند که با تاثیرشان در این جنگ می‌توانند تقاضای تمام حقوق شهروندی را داشته باشند. این مساله بار دیگر با ایفای نقش آمریکایی‌های آفریقایی تبار در جنگ‌های جهانی، تکرار و موجب افزایش تقاضاهای آنان مبنی بر حقوق کامل شهروندی بود.^۴ سیاهان که مانند سایر سربازان آمریکایی در جبهه‌های اروپا می‌جنگیدند و کشته می‌شدند، خواهان آن بودند که مانند یک آمریکایی با آنها رفتار شود و نه یک سیاه‌پوست.

از اولین موارد تاثیر آمریکایی‌های سیاه‌پوست در سیاست خارجی آمریکا پس از کنفرانس ورسای، می‌توان به افزایش کمک ایالات متحده به اتیوپی در جریان هجوم ایتالیا به آن کشور اشاره کرد که خبرنگاری آفریقا-آمریکایی در مصاحبه‌ای با هایل سلاسی و گزارش‌هایی که از اتیوپی به آمریکا می‌فرستاد درصدد نشان دادن تلاش سفیدپوستان اروپایی در سلطه به اتیوپی بود. تاثیر رسانه‌های سیاه در این باره^۵ مانند هر اقلیت دیگری، تلاش آمریکایی‌های آفریقایی تبار در تاثیرگذاری بر سیاست خارجی ایالات متحده در راستای حفظ منافع سرزمین اصلی سیاهان یعنی قاره آفریقا متمرکز بود.

1. Jim Crow Law

قانونی شدن برتری سفیدها بر سیاه‌ها

پس از پایان جنگ جهانی اول و در دهه ۱۹۲۰، اقدامات نژادپرستانه بار دیگر به اوج خود رسید. در این دوران رهبران نژادپرست به سطوح عالی حکومتی رسیدند و «قانون جیم کرو»^(۳) برای تحت انقیاد درآوردن آمریکاییان آفریقایی‌تبار به تصویب رسید.^۴ این قانون مربوط به جدایی سیاهان و سفیدان در محیط‌های عمومی است؛ هرچند که وضع سیاهان در ایالات شمالی به نسبت بهتر از ایالات جنوبی بود. با شروع جنگ جهانی اول، رهبران سیاه‌پوست از جنگ حمایت کردند و این در حالی بود که حدود ۴۰۰ هزار سیاه‌پوست در ارتش آمریکا خدمت می‌کردند. تبعیض در ارتش نیز میان سیاهان و سفیدان برقرار بود و سه‌چهارم سیاهان در کارهای سطح پایین به خدمت گرفته می‌شدند. تمامی پست‌های حیاتی نیروهای مسلح در اختیار سفیدپوستان بود و هنگامی که ۲۰۰ هزار سرباز سیاه‌پوست به فرانسه اعزام شدند، ایالات متحده در تلاش برای قانع نمودن فرانسویان جهت اعمال تبعیض برای این سیاهان بود.^۵ با این وجود، در جنگ جهانی اول پیشرفت‌هایی در جهت ارتقای وضعیت سیاهان حاصل شد و تعدادی از افسران سیاه‌پوست آموزش‌های عالی دیدند و به پست‌هایی در ارتش دست یافتند و همچنین پرستاران سیاه‌پوست در صلیب سرخ با استقبال مواجه و به گرمی پذیرفته شدند.

با رونق اقتصادی شمال در اثر جنگ جهانی، مهاجرت سیاه‌پوستان از ایالات جنوبی به شمال افزایش یافت. با افزایش جمعیت سیاه‌پوستان در ایالات شمالی، رهبران اقلیت سیاه خواهان افزایش حقوق مدنی سیاه‌پوستان شدند. با افزایش این تقاضاها برخوردهای میان سیاهان و سفیدپوستان شدیدتر شد. به طور مثال، جمعیت سیاه‌پوستان که در طول یک دهه در شیکاگو دو برابر شده بود، به مقابله با سفیدپوستان برخاستند که این برخوردها سیزده روز به طول انجامید و ۱۵ سفیدپوست و ۲۳ سیاه‌پوست در اثر این برخوردهای نژادی کشته شدند.^۶ این برخوردهای خونین میان سفیدپوستان و سیاه‌پوستان در سایر ایالات نیز در ابعاد مختلف در جریان بود.

روزولت و دموکرات شدن سیاه‌ها

در دوران ریاست جمهوری روزولت، همسر وی، النور روزولت که بانوی اول ایالات متحده

◆ فصلنامه مطالعات منطقه‌ای: آمریکاشناسی - اسرائیلی‌شناسی، سال سیزدهم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۱

محسوب می‌شد، بسیار مصمم بود تا نابرابری‌ها به‌ویژه علیه زنان و سیاه‌پوستان را کاهش دهد. این اقدامات وی و همراهی رییس‌جمهور با این نظرات، سبب گشت که در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۳۶ سیاه‌پوستان خواهان انتخاب روزولت برای یک دوره چهار ساله دیگر باشند و این حمایت سیاه‌پوستان از روزولت باعث بهره‌مندی بخش بزرگی از سیاهان از طرح نوین روزولت شد. این طرح دولت روزولت باعث بهبود وضعیت اقتصادی نزدیک به ۴۰ درصد سیاه‌پوستان در غالب پروژه‌های دولت-محور گردید.^۹ بدین ترتیب، سیاهان که در زمان جنگ‌های داخلی از آبراهام لینکلن جمهوری‌خواه حمایت می‌کردند، به سیاست‌های حزب دموکرات گرویدند. علاوه بر این، حزب دموکرات (FDR) و رییس‌جمهور روزولت بیش از هر رییس‌جمهور دیگری تا آن زمان، تعدادی از پست‌های حکومتی را در اختیار سیاه‌پوستان قرار داد. بدین ترتیب، نقش سیاه‌پوستان در تصمیم‌گیری سیاسی در سطح فدرال، که تصمیمات سیاست خارجی نیز یکی از جنبه‌های آن است، به تدریج رو به فزونی گذارد.

پارادوکس جنگ با نژادپرستی

در جنگ جهانی دوم تبعیض علیه سیاه‌پوستان کماکان ادامه داشت. استخدام سیاهان در صنایع هوایی و زیردریایی صورت نمی‌پذیرفت و فقط در نیروی دریایی از آنها استفاده می‌شد. پارادوکس جنگ جهانی این‌گونه بود که در جنگ با فاشیسم و نژادپرستی، تبعیض نژادی در نیروهای ارتش بسیار برجسته بود. از ۱.۷ میلیون سیاه‌پوستی که در ارتش خدمت می‌کردند، هیچ‌یک موفق به دریافت ۴۳۲ مدال افتخار جنگ نشدند^{۱۰} (قابل ذکر است که ۷ کهنه‌سرباز سیاه‌پوست جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۹۷ مدال افتخار این جنگ را دریافت کردند). این شرایط به تدریج با کمبود نیروی انسانی ناشی از تلفات جنگ تغییر کرد. بدین ترتیب امریکایی‌ها ناگزیر از بهره‌گیری از آفریقایی‌تبارها در موقعیت‌های مختلف شغلی شدند که به جهت کشته شدن سربازان خالی مانده بود.

رونق اقتصادی پس از جنگ جهانی سبب بهبود وضع معیشتی کل آمریکاییان از جمله آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار گشت. ایفای نقش سیاهان در جنگ جهانی دوم باعث تحول نگرش

دولتمردان به این اقلیت بود. رییس‌جمهور ترومن، اولین رییس‌جمهوری بود که پس از پنجاه سال با افرو-امریکن‌ها همکاری سیاسی کرد؛ وی از قدرت اجرایی دولت خود استفاده نمود و قانون انتقادبرانگیز مخالفت با اعدام بدون دادگاه^(۱) و تبعیض شغلی را اعلام نمود.^{۱۱} همچنین ترومن دستور اجرایی ۹۹۸۰ و ۹۹۸۱ را که به ترتیب راجع به برقراری سیاست غیرتبعیض‌آمیز استخدام در حکومت و ممنوعیت تبعیض در نیروهای مسلح بود را به نفع سیاهان صادر نمود.

با وجود اینکه دولت اقداماتی را در حمایت از سیاهان پس از جنگ جهانی انجام داد، اما وضع اجتماعی سیاهان کماکان از سایر اقلیت‌ها بدتر بود. با پایان جنگ جهانی دوم و مشاهده رفتار وحشیانه و نژادپرستانه هیتلر، تساهل در جامعه ایالات متحده بالا رفت. ژاپنی‌ها دیگر مورد تعقیب قضایی قرار نمی‌گرفتند. با این وجود، سیاهان در آمریکا کمتر از این وضع بهره‌مند گشتند. سیاه‌پوستان در اسکان، مدرسه و موقعیت‌های شغلی جدا می‌شدند و از لحاظ اقتصادی - اجتماعی در بدترین موقعیت بودند. کمتر آمریکایی به دیده تساوی به آنها می‌نگریست. از تکنیک‌های مختلفی استفاده می‌شد که افرو-امریکن‌ها را در رای‌گیری‌ها شرکت ندهند. مطالعاتی در سال ۱۹۵۵ نشان داد که تنها ۵ درصد از افراد واجد شرایط سیاه در می‌سی‌سی‌پی جهت رای دادن ثبت نام کرده بودند.^{۱۲}

در سال ۱۹۵۴ به‌وسیله رای دیوان عالی ایالات متحده، جدایی نژادی در مدارس، مخالف قانون اساسی اعلام شد. قاضی ارل وارن، که توسط آیزنهاور انتخاب شده بود، در این رای نقش مهمی ایفا نمود. در سال ۱۹۵۶ براث اقدام رزا پارک در امتناع از پیروی جدایی نژادی در اتوبوس، دیوان عالی رای بر پایان جدایی نژادی در اتوبوس‌ها را داد. با تشدید برخوردها و مقاومت در برابر عدم جدایی در مدارس کنگره در سال ۱۹۵۷، یک لایحه حقوق شهروندی تصویب و رییس‌جمهور آن را امضا کرد. این قانون پس از سال ۱۸۷۵ اولین قانون حقوق شهروندی بود. این قانون یک کمیسیون دائم حقوق بشر و بخش حقوق بشر در وزارت دادگستری را به‌وجود آورد. همچنین قانون حقوق بشر ۱۹۶۰ حکومت فدرال را موظف نمود که نام سیاهان واجد شرایط را در لیست رای‌گیری وارد نماید.

1. Lynch

قانون حق رای ۱۹۶۵ - پایان قانون جیم کرو

کندی موفق به کسب ۷۵٪ از آرای سیاه‌پوستان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۶۰ شد و از این پیروزی در راه مقابله با تبعیض نژادی و استفاده از نیروهای مسلح برای مقابله با شورش‌های مخالف این روند، بهره جست. وی همچنین دستور اجرایی شماره ۱۱۰۶۳ مبنی بر عدم تبعیض نژادی در تامین مسکن که با مشارکت دولت انجام پذیرفته را صادر نمود؛ با وجود این وی به بسیاری از قول‌های خود راجع به برابری سیاهان و سفیدها عمل نکرد. قانون حقوق بشر ۱۹۶۴ به قانون جیم کرو خاتمه داد و جدایی سیاهان و سفیدپوستان در اماکن عمومی به پایان رسید. قانون حق رای ۱۹۶۵ نیز خواهان اجرای کامل اصلاحیه ماده ۱۵ قانون اساسی بود. بر این اساس، رای‌گیری سال ۱۹۶۶ اولین رای‌گیری بود که سیاهان واقعاً می‌توانستند در آن شرکت کنند.^{۱۳} نهایتاً قانون مسکن عادلانه ۱۹۶۸ نیز یکی دیگر از قوانین حقوق مدنی دهه ۱۹۶۰ بود که به بهبود وضع سیاهان منجر شد.

دهه ۱۹۶۰ که اوج استقلال‌خواهی کشورهای آفریقایی بود، مصادف شد با جنبش‌های مدنی در داخل ایالات متحده. شاید یکی از دلایل تسریع روند جنبش‌های مدنی در داخل آمریکا، رویکرد و شعارهای ایالات متحده در محیط نظام بین‌الملل باشد. چگونه ایالات متحده در محیط بین‌المللی می‌توانست رهبر جهان آزاد و منادی دموکراسی باشد در حالی که در داخل جامعه خود حقوق اتباع سیاه خود را پایمال می‌نمود؟ با موفقیت جنبش مدنی در این دهه، نقش آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار در شئون مختلف اجتماع رو به فزونی گذارد و این تاثیرگذاری در عرصه سیاست خارجی نیز پدید آمد.

در سال ۱۹۷۰، ۲۹٪ از خانواده‌های سیاه‌پوستان در آمریکا زیر خط فقر زندگی می‌کردند.^{۱۴} این وضعیت اقتصادی بد آنها نگاه ویژه دولت آمریکا را می‌طلبید. از همین رو شعار نیکسون در مورد ارتقای وضعیت سیاهان این بود که «به آنها یاد بدهید چگونه ماهی بگیرند».^{۱۵} نیکسون باعث توسعه مدلی شد که نهایتاً تقویت وضعیت اقتصادی افرو-آمریکن‌ها را موجب گشت، هرچند از وی بیشتر به‌عنوان فردی یاد می‌کنند که راجع به اقلیت‌ها اظهارات مطلوبی نداشته است و رای سیاه‌پوستان نیز در انتخابات ریاست جمهوری به رقیب وی یعنی هامفری بود.

به‌طور کلی می‌توان گفت که روسای جمهور دموکرات بیشتر به وضع حقوق مدنی اقلیت‌ها به‌طور اعم و سیاهان به‌طور اخص توجه داشتند و رای سیاه‌پوستان نیز پس از روزولت به دموکرات‌ها بوده است. کارتر، اندرو یانگ، شهردار سابق آتلانتا و دستیار ارشد لوتر کینگ، را به‌عنوان سفیر ایالات متحده در سازمان ملل برگزید. این اولین باری بود که فردی سیاه‌پوست در آمریکا تا پستی در چنین سطحی ارتقا پیدا می‌کرد. کارتر همچنین خانم پاتریشیا هریس سیاه‌پوست را در صدر وزارت تازه‌تاسیس مسکن و توسعه شهری گماشت.

رییس‌جمهور ریگان نیز به‌رغم رای بالایش در میان زنان به علت مواضعش در سقط جنین، کمترین رای را از میان روسای جمهور آمریکا در میان سیاه‌پوستان به‌دست آورد. ریگان در ماه نوامبر ۱۹۸۳ قانون ۹۸ - ۱۴۴ مبنی بر تعطیلی سومین دوشنبه سال به افتخار لوتر کینگ را امضا کرد. وی کالین پاول سیاه‌پوست را به سمت مشاور امنیت ملی منصوب نمود. همچنین می‌توان به انتصاب سه سیاه‌پوست دیگر شامل یک وزیر در دوران ریگان اشاره کرد.^{۱۶}

دهه ۱۹۹۰، عرصه‌ای جدید برای سیاهان

بیل کلینتون از همان ابتدای رقابت‌های انتخاباتی ۱۹۹۲ خود را به‌عنوان یک نئودموکرات می‌خواند. وی در پاسخ به این سوال که نئودموکرات‌ها چه تفاوتی با دموکرات‌های کلاسیک دارند، آنها را با عبارتی با افعال منفی توصیف می‌کرد: آنها الزاما خواهان افزایش مالیات نیستند؛ آنها نسبت به نهاد خانواده رویکردی خصمانه ندارند و یا نئودموکرات‌ها مانند پیشینیان غیرمنتقد به وضع سیاهان نیستند و رویکردی نژادپرستانه به این موضوع نخواهند داشت.^{۱۷} کلینتون همان‌گونه که در خاطرات خود در کتاب زندگی من یاد می‌کند، متأثر از نگاه مثبت پدر بزرگش به سیاه‌پوستان است. وی درصدد است که جایگاه سیاه‌پوستان آمریکایی را در کشورش ارتقاء بخشد و این برای اولین بار است که رییس‌جمهوری راجع به سیاهان چنین موضع‌گیری می‌کند و سخن می‌راند.

کلینتون در سال ۱۹۹۸ سفر ۱۱ روزه‌ای به قاره آفریقا داشت. تا آن زمان سابقه نداشت که رییس‌جمهور ایالات متحده ۱۱ روز در آمریکا حضور نداشته باشد. رییس‌جمهور در این دیدار از آفریقا از رفتار زشت آمریکا در دوران برده‌داری عذرخواهی کرد. این بازدید طولانی‌مدت از قاره

آفریقا و چنین اظهاراتی را می‌توان از تأثیرات سیاه‌پوستان در سیاست خارجی ایالات متحده دانست که این امر تا آن زمان بی‌سابقه بود. در داخل جامعه ایالات متحده نیز این رویکرد در میان سیاه‌پوستان تقویت شد که جهت پیشرفت و ارتقای وضعیت اجتماعی خود بایستی قابلیت‌های خود را افزایش دهند. این موضوع سبب گرایش بیشتر سیاهان به تحصیلات دانشگاهی شد. در سال ۱۹۸۵ تنها ۵ درصد سیاه‌پوستان واجد شرایط سنی دانشگاه، مشغول تحصیل در دانشگاه بودند، در حالی که این رقم در سال ۱۹۹۵ به ۱۰ درصد رسید.^{۱۸} دوبرابر شدن میزان تحصیل دانشگاهیان سیاه‌پوست هم به علت تلاش‌های خود این اقلیت و هم به علت ایجاد شرایط اجتماعی و قانونی مناسب برای این امر بود.

سیاهان در دولت

جرج بوش پسر برای اولین بار یک سیاه‌پوست یعنی کالین پاول را به‌عنوان وزیر امور خارجه برگزید. پاول به نژاد آفریقایی خود افتخار می‌کرد و این علاقه به آفریقا را در یکی از اولین سفرهای بین‌المللی خود که به قاره آفریقا صورت پذیرفت، نمایان ساخت. خانم رایس نیز ابتدا به‌عنوان مشاور امنیت ملی و سپس به‌عنوان وزیر خارجه در دولت بوش حضور داشت. خانم رایس در مبارزات انتخاباتی جرج بوش بیان کرده بود که آفریقا دیگر فقط نبایست مشغله انسان‌دوستانه در سیاست خارجی آمریکا باشد، بلکه بایستی به یک شریک در سیاست خارجی آمریکا تبدیل شود. خانم رایس جایگاه آفریقا را در سطح منافع راهبردی ایالات متحده افزایش داد.^{۱۹} تأثیر سیاهان بر سیاست خارجی آمریکا در دوران ریاست جمهوری بوش را می‌توان در دیدار جرج بوش با ۳۶ رییس دولت از ۴۸ کشور آفریقایی زیر صحرا مشاهده کرد که دیدار با برخی از آنها برای چندین بار صورت پذیرفت. جرج بوش تنها رییس‌جمهور آمریکا تا به امروز است که در هر دو دوره ریاست جمهوری خود از قاره آفریقا بازدید نمود. همچنین بوش ناظرانی در برخی سازمان‌های منطقه‌ای آفریقا مانند اتحادیه آفریقا و جامعه توسعه جنوب آفریقا تعیین کرد و نیز وزارت خارجه این کشور پست مشاور وزیر امور خارجه برای امور دیپلماتیک و انرژی آفریقا برای نظارت بهتر به امور این قاره را پیش‌بینی نمود.^{۲۰}

پس از ۱۱ سپتامبر بار دیگر به اقلیت‌ها به دیده شک نگریده شد. افرو-امریکن‌ها پس از ۱۱ سپتامبر با رفتار غیردوستانه جامعه آمریکا مواجه شدند. در این باره جسی جکسون، فعال اجتماعی سیاه‌پوست آمریکایی، می‌گوید: «تا قبل از ۱۱ سپتامبر فکر می‌کردیم که سفید هستیم اما بعد از آن متوجه شدیم که سیاهیم.»^{۲۱} آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار که درصد قابل ملاحظه‌ای از آنان را مسلمانان تشکیل می‌دهند، بار دیگر به‌عنوان شهروندان درجه دوم آمریکایی محسوب شدند.

در پی ۱۱ سپتامبر امنیت به محور اصلی سیاست خارجی ایالات متحده تبدیل شد. مسلمانان به عنوان «دیگر» اصلی آمریکاییان در رهنامه مبارزه با تروریسم محسوب شدند. افغانستان و عراق مورد حمله نظامی ایالات متحده قرار گرفتند و آفریقا به‌عنوان «پناهگاهی امن» برای تروریست‌ها در نظر گرفته شد. در این راستا فرماندهی آفریقایی ارتش آمریکا موسوم به آفریکام رسماً در اکتبر ۲۰۰۸ به یک فرماندهی مستقل تبدیل گشت. آمریکا در جهت بسط هژمونی خود در اقصی نقاط دنیا با یک‌جانبه‌گرایی و نظامی‌گری تا پایان دوره جرج بوش اقدام نمود. یک‌جانبه‌گرایی در عرصه جهانی سبب مخدوش شدن چهره بین‌المللی ایالات متحده شد و آمریکا نیازمند تغییر چهره خود در اذهان عمومی بود. این موضوع سبب گشت که باراک اوباما سیاه‌پوست با شعار تغییر به‌عنوان رییس‌جمهور ایالات متحده در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸ به عنوان شخص اول آمریکا انتخاب شود. برای کشوری که نیم قرن پیش سیاهان حتی حق رای دادن هم نداشتند، انتخاب فردی سیاه‌پوست به عنوان رییس‌جمهور نشان از بهبود وضعیت سیاه‌پوستان در ایالات متحده دارد، هرچند که انتخاب اوباما ناشی از الزامات سیاسی چه در عرصه داخلی و چه در عرصه بین‌المللی باشد.

بزرگ‌ترین گام

در شب پیروزی اوباما حدود ده هزار نفر از طرفداران وی در منطقه هارلم^(۱) نیویورک که معروف به محله سیاه‌پوستان این شهر است، در مقابل ستاد انتخاباتی‌اش به برگزاری جشن و

1. Harlem

شادی پرداختند.^{۲۲} این برای اولین بار در تاریخ ایالات متحده بود که یک سیاه‌پوست به‌عنوان رییس‌جمهور انتخاب می‌شد و رای سیاهان به او بامان نقش مهمی در پیروزی وی داشت. اگر در سلسله‌مراتب قدرت در عرصه سیاست خارجی، رییس‌جمهور را در راس این هرم بدانیم، سیاه‌پوستان به بیشترین تاثیر در سطح تحلیل فردی و نقش از متغیرهای پنج‌گانه روزنا در سیاست خارجی در ایالات متحده دست یافته‌اند. اولین سفر بین‌المللی باراک اوباما پس از انتخابش به‌عنوان رییس‌جمهور به قاره آفریقا و کشور مصر صورت پذیرفت که می‌توان این انتخاب را نشان از تاثیر آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار در سیاست خارجی ایالات متحده دانست. این تاثیر به طور موثری در سیاست‌های کلی ایالات متحده قابل مشاهده است. نقش اقلیت سیاه در سیاست خارجی آمریکا را می‌توان به دو صورت بررسی کرد:

۱. دیپلماسی شهروندان^(۱) که عبارت است از نقش و فعالیت افراد برجسته در قالب تلاش‌های فردی آنها که به‌عنوان مهم‌ترین نمونه در ارتباط با آفریقا می‌توان از فعالیت‌های کشیش جسی جکسون، فعال اجتماعی سیاه‌پوست آمریکایی، نام برد. جسی جکسون به‌عنوان فرستاده ویژه رییس‌جمهور کلینتون نقش اساسی در موافقت‌نامه لومه^(۲) میان طرفین درگیر در جنگ داخلی سیرالئون و همچنین نقش اساسی در پایان دادن به رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی ایفا نمود.^{۲۳}
۲. تلاش جامعه سیاه‌پوست آمریکا در قالب گروه‌های همسو^(۳) همچون لابی افرو-امریکن‌ها، سازمان ترانس‌افریکا^(۴) و انجمن سیاه‌پوستان کنگره. انجمن حزبی سیاه‌پوستان کنگره نقش تاثیرگذاری در سیاست خارجی ایالات متحده به‌طور کلی و به‌ویژه در ارتباط با رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی داشتند. اما به غیر از چند استثنا، نقش دیگر فعالان ازجمله شرکت‌ها و سازمان‌های غیردولتی در این زمینه بیش از آنها بوده است؛ برای مثال بنیاد فورد نقش موثرتری بر تحریم‌ها علیه آپارتاید آفریقا جنوبی داشته است.

1. Citizen Diplomacy
2. Lomé Agreement
3. Interest Groups
4. Trans-Africa

جوزف نای معتقد است با تبیض نژادی در ایالات متحده در سال‌های دهه ۱۹۵۰ میان سیاهان و سفیدپوستان قدرت نرم آمریکا در قاره آفریقا کاهش پیدا کرده بود، کما اینکه با رواج قانون اعدام در ایالات متحده قدرت نرم ایالات متحده در قاره اروپا کاهش پیدا خواهد نمود.^{۲۴} منبعث از این نظر، می‌توان یکی از دلایلی که ایالات متحده در جهت تساوی حقوق سیاهان و سفیدان گام نهاد را افزایش نفوذ خود در قاره آفریقا پس از پایان عصر استعمار کلاسیک دانست. با جنبش‌های مدنی دهه ۱۹۶۰ و ارتقای جایگاه اجتماعی سیاه‌پوستان در ایالات متحده، نفوذ آمریکا در قاره آفریقا نیز افزایش یافت. افرو - امریکن‌ها از سویی در افزایش نفوذ ایالات متحده در قاره آفریقا و از سوی دیگر، در ارتقای جایگاه آفریقا در نزد دولتمردان آمریکایی موثر بودند. مثال بارز تاثیر سیاه‌پوستان در سیاست خارجی آمریکا در تغییر رفتار ایالات متحده در قبال رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی پس از جنگ سرد نمایان است که در ادامه به طور خلاصه به آن پرداخته می‌شود.

افرو - امریکن‌ها و سقوط آپارتاید در آفریقای جنوبی:

آفریقای جنوبی در زمان جنگ سرد و دوران ریاست جمهوری ریگان به‌عنوان منطقه‌ای که منافع حیاتی ایالات متحده در آن منطقه از سوی اتحاد جماهیر شوروی در خطر است، در نظر گرفته می‌شد. دولت ریگان نوعی تعهد در عرصه داخلی و بین‌المللی به رژیم پروتوریا داشت. انتقادات آمریکا در این دوران نسبت به رژیم آپارتاید بسیار کم بود، محدودیت صادرات به آفریقای جنوبی را چندان رعایت نمی‌کرد، در جهت عادی‌سازی همکاری‌های هسته‌ای خود با آفریقای جنوبی پیش می‌رفت و به آفریقای جنوبی اجازه تاسیس نمایندگی‌هایش را در خاک ایالات متحده می‌داد. به طور کلی، رژیم آپارتاید در آن دوران به عنوان یک دوست و متحد قابل اعتماد در نظر گرفته می‌شد.^{۲۵}

منطق سیاست ریگان در قبال آفریقای جنوبی، تقنین رژیم آپارتاید برای دست کشیدن از نژادپرستی با ارایه انگیزه‌های مثبت بود. در دوران جنگ سرد هرچند از دولت آفریقای جنوبی به‌عنوان شیطان ضروری حمایت می‌شد، اما کنگره با محوریت نمایندگان سیاه‌پوست به مرکز مبارزه

و تحریم علیه آفریقای جنوبی تبدیل شده بود. با پایان جنگ سرد و از میان رفتن تهدید کمونیسم، دیگر حمایت از رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی توجیه چندانی در نزد افکار عمومی نداشت. نقطه اصلی اختلاف سیاه‌پوستان آمریکایی با دولت ریگان در روابط دولت آمریکا با آفریقای جنوبی، علاوه بر مخالفت با سیاست تعهد و درگیری سازنده دولت، مخالفت با اشغال نامیبیا از سوی آفریقای جنوبی و عدم شناسایی دولت آنگولا بود. با فشارهای اقلیت آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، لایحه تحریم جامع آفریقای جنوبی به تصویب کنگره رسید. هرچند روابط خوب ایالات متحده با آفریقای جنوبی تا پایان جنگ سرد با توجیه اهمیت استراتژیک حفظ متحد خود در منطقه باقی‌ماند. با پایان جنگ سرد، کوبا و آفریقای جنوبی نیروهای نظامی خود را از آنگولا خارج نمودند و آفریقای جنوبی که به بهانه تامین امنیت مرزهای خود نامیبیا را اشغال کرده بود، به اشغال این کشور پایان داد و نامیبیا به استقلال دست یافت. منطق سیاست و روابط ایالات متحده با قاره آفریقا در دوران جنگ سرد از ضرورت و اهمیت ژئوپلیتیک این کشور در غالب جنگ سرد پیروی می‌کرد، اما با اتمام جنگ سرد و نوع نگاه جامعه بین‌المللی به ماهیت رژیم آپارتاید دیگر حفظ این روابط به هر قیمتی ضرورت نداشت.

در مقابل رویکرد دولت محور ایالات متحده به آفریقای جنوبی، تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی مورد انتقاد سخت جامعه آفریقایی‌تبار ایالات متحده قرار داشت. با پایان جنگ سرد و فروکش کردن تهدید کمونیسم، نوع نگاه افرو-آمریکن‌ها به مساله آفریقای جنوبی در جامعه آمریکا طرفداران بیشتری یافت. جسی جکسون به عنوان نماینده جامعه سیاه‌پوست ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰، بارها به منطقه جنوب آفریقا سفر کرد و جهت گذار مسالمت‌آمیز قدرت در آفریقایی جنوبی با رهبران دو طرف ملاقات نمود. نهایتاً با فشارهای داخلی و بین‌المللی در سال ۱۹۹۴، رژیم آپارتاید سقوط و ماندلا به عنوان رییس‌جمهور آفریقای جنوبی انتخاب شد. پس از سال ۱۹۹۴ توقع تغییر سیاست نسبت به آفریقای جنوبی می‌رفت؛ که این تغییر در سفر ۱۱ روزه کلینتون در ۱۹۹۸ به آفریقا و سخنرانی وی در بوتسوانا مشهود است.^{۲۶} محور سیاست خارجی دولت کلینتون گسترش تجارت بین‌المللی و اشاعه دموکراسی در عرصه جهانی بود که هر دوی این اصول در مورد آفریقای جنوبی به خوبی قابل مشاهده است.

با آغاز کاهش تحریم‌ها علیه رژیم آپارتاید از ۱۹۹۴، صادرات آمریکا به آفریقای جنوبی رو به افزایش و سیر صعودی به خود گرفت و در ۱۹۹۵ با افزایش ۲۵ درصدی مواجه شد. طبق پیش‌بینی سال ۱۹۹۶ وزارت بازرگانی آمریکا این رشد در دهه اول هزاره جدید نیز ادامه خواهد داشت. در ۱۹۹۵ صادرات آمریکا به آفریقای جنوبی ۲/۷۵ میلیارد دلار یعنی ۵۱٪ صادرات آمریکا به قاره آفریقا بود که از تحلیل این ارقام می‌توان به نقش آفریقای جنوبی برای آمریکا در روابط با قاره آفریقا پی برد.^{۲۷} هرچند که در مورد کشوری مانند ایالات متحده به سبب مدل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی اهمیت سطح تحلیل فردی در سیاست خارجی کمتر از سطح تحلیل کلان است، اما یکی از جنبه‌های اصلی رشد در سیاست‌های تجاری آمریکا در جنوب آفریقا، اشتیاق سفرای آمریکا در خدمت به عنوان مدافعین اقتصاد آمریکا بود.^{۲۸}

موضوع آپارتاید مرتبط با ارزش‌های اساسی آمریکایی بود و به دنبال خود فعالیت سیاسی گسترده‌ای را در ایالات متحده برای رسیدن به یک سیاست مشخص حقوق بشری داشت؛ این موضوع در ایالات متحده بسیار چالش برانگیز بود و مخالفان زیادی داشت، هرچند باعث مشکلاتی در روابط قوای مجریه و مقننه حکومت شد. این موضوع باعث بحث‌های طولانی میان دو حزب گردید و روابط نژادی در ایالات متحده را وخیم کرد. فعالیت‌های ضد آپارتاید در سطح حکومت‌های محلی و دولت، باعث ایجاد نمونه‌ای از به چالش کشیدن کنترل قوه مجریه بر سیاست خارجی شد که امروزه هم ادامه دارد.^{۲۹}

در حالی که فعالیت‌های یهودی‌ها برای تامین منافع رژیم صهیونیستی در ایالات متحده بسیار مشهود است، فعالیت آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار جهت تاثیر در سیاست آفریقایی آمریکا معمولاً جدی گرفته نمی‌شود.^{۳۰} دلیل اصلی این موضوع را می‌توان در تفاوت وضعیت داخلی یهودیان و سیاه‌پوستان در جامعه آمریکا دانست. در حالی که یهودیان حداکثر با داشتن ۳ درصد جمعیت آمریکا در بسیاری از منابع قدرت آمریکا همچون شرکت‌های چندملیتی، مراکز فکری و رسانه‌های آمریکایی نفوذ گسترده‌ای دارند، امریکایی‌های آفریقایی‌تبار معمولاً در مشاغل و موقعیت‌های کم‌اهمیت‌تری اشتغال دارند. به تبع، تاثیر آنها نیز در سیاست آفریقایی ایالات متحده بسیار کمتر از یهودیان است. علاوه بر این، بایستی اشاره نمود که کشورهای آفریقایی از

اهمیت و جایگاه رژیم صهیونیستی برای ایالات متحده برخوردار نمی‌باشند، لذا لابی سیاه‌پوستان برای تامین منافع آفریقا در سیاست خارجی نیز تحت تاثیر این کم‌اهمیتی قرار می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

به‌عنوان نتیجه بحث می‌توان گفت وضعیت سیاه‌پوستانی که به‌عنوان برده وارد ایالات متحده شدند و طی سال‌ها مورد سخت‌ترین شکنجه‌ها و اعمال غیرانسانی قرار گرفتند، به تدریج تغییر نمود. جنگ‌های داخلی، جنگ‌های جهانی و جنبش حقوق مدنی دهه ۱۹۶۰ نقاط عطفی در بهبود وضعیت سیاه‌پوستان در آمریکا محسوب می‌شوند. رسیدن سیاه‌پوستان به وضعیت کنونی در ایالات متحده منتج از عوامل گوناگونی است که الزامات بین‌المللی نیز از جمله دلایل آن می‌باشد. با ارتقای اجتماعی سیاه‌پوستان در جامعه آمریکا، تاثیر آنها در سیاست خارجی نیز افزایش یافت و این تاثیرگذاری اغلب در ارتباط با موضوعات قاره آفریقا بود.

با این وجود، پس از گذشت یک دهه از قرن بیست و یکم کماکان سیاهان از نابرابری اجتماعی در جامعه آمریکا رنج می‌برند. اواما تنها به‌عنوان یک نماد از برابری نژادی در جامعه آمریکاست. سوی دیگر آن نماد این واقعیت است که در بحران اقتصادی آمریکا سیاه‌پوستان اولین کسانی هستند که شغل خود را از دست می‌دهند. نگاهی به آمار زندانیان سیاه‌پوست، وضعیت تحصیلی آنها و متوسط درآمد آنها در مقایسه با سایر آمریکایی‌ها، پرده از نابرابری موجود میان سیاهان و سفدپوستان در جامعه آمریکا خواهد برداشت. با این وجود نکات ذیل در بررسی تکامل تاریخی حقوق سیاه‌پوستان در ایالات متحده قابل تامل می‌باشند:

۱. در بدو ورود سیاه‌پوستان به ایالات متحده آنها فاقد کمترین حقوق انسانی بوده و به آنها به‌دیده کالایی نگریسته می‌شد که صاحبانشان حق خرید و فروش آنها را داشتند؛
۲. دستیابی سیاهان به حقوق شهروندی نه به صورت اعطای حقوق آنها توسط جامعه و دولت، بلکه با جنگ‌های خونینی همراه بوده است؛
۳. با وجود تلاش سیاه‌پوستان برای دستیابی به حقوق خود، گاهی اعطای این حقوق به آنها از روی ناچاری و به‌عنوان امتیازی تبلیغاتی برای احزاب و یا به‌دلیل شرایط و الزامات بین‌المللی بوده است؛

۴. تکامل حقوق شهروندی سیاه‌پوستان در ایالات متحده فرایندی بسیار طولانی بوده است و سیاه‌پوستان در هر مرحله به بخشی از حقوق شهروندی خود دست یافتند؛ و

۵. عرصه تاثیر سیاه‌پوستان در سیاست خارجی همانند اغلب اقلیت‌ها به سرزمین مادریشان یعنی قاره آفریقا باز می‌گردد.

ایالات متحده به عنوان کشوری که در زمینه حقوق بشر مدعی برابری افراد در جامعه است، سابقه سیاهی را در برخورد با اقلیت سیاه‌پوست خود در کارنامه دارد. سیاه‌پوستان تا دیرزمانی به‌عنوان برده در این جامعه زندگی می‌کرده‌اند. به‌تدریج با تحول اوضاع داخلی برده‌داری لغو شد. با گذر زمان و ورود سیاهان به عنوان انسانی آزاد در عرصه اجتماع، سیاه‌پوستان با کسب حق رای در تصمیمات سهیم و تاثیرگذار شدند. همان‌گونه که ذکر آن رفت، سیاهان به‌تدریج به حقوق شهروندی خود دست یافتند و تاثیر آنها در شئون مختلف اجتماعی رو به فزونی گذارد. مهم‌ترین دلیل ارتقای جایگاه اجتماعی افرو- امریکن‌ها در جامعه ایالات متحده مقاومت و اراده خود این اقلیت بوده است. تلاش سیاه‌پوستان در دستیابی به جایگاهی برابر با سفیدپوستان گام مقاوت جامعه را نیز به همراه داشته است.

امروزه نیز با نگاهی به آمار فقر، بیکاری، تعداد زندانیان و ... برمی‌آید که سهم سیاه‌پوستان بسیار بیشتر از نسبت جمعیتشان در این‌گونه شاخص منفی است. به عنوان کلام پایانی، می‌توان ذکر کرد که هرچند در نگاه به قانون اساسی ایالات متحده سیاهان بر روی کاغذ دارای حقوقی برابر با سفیدپوستان می‌باشند، اما نابرابری فرصت‌ها برای سفیدپوستان و سیاه‌پوستان در پس این برابری ظاهری وجود دارد. هرچند که امکان رسیدن یک سیاه‌پوست تا مقام ریاست‌جمهوری در ایالات متحده وجود دارد، اما ترجیح سفید بر سیاه در بطن جامعه آمریکا مستتر باقی مانده است.

1. T. C. Reeves, *Twentieth-Century America, A Brief History*, New York: Oxford University Press, 2000, p. 8.

۲. فرشته نورائی، *تاریخ تحول اجتماعی و سیاسی آمریکا*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷، ص ۷۲.

3. T. C. Reeves, op. cit., p. 16.

4. M. Kennedy, D., "Two Concepts of Sovereignty," in M. P. Legro (Ed.), *To Lead the World, American Strategy after the Bush Doctrine* (pp. 157-181), Oxford: Oxford University Press, 2008. p. 170.

5. M. Johnson, B., African-Americans and American Foreign Policy, "Voices in the Wilderness: The Role and Influences of African-American Citizens in the Development and Formation of Foreign Policy 1919-1944," *The Journal of Pan African Studies*, 2007, 33-51.

۶. علی مزروعی، «اسلام و ایالات متحده: جریان‌های هم‌گرایی، رشته‌های واگرایی»، در *جامعه و فرهنگ در ایالات متحده*، مصطفی زهرانی و علی‌رضا قربانپور، تهران: نشر میزان، ۱۳۸۶، ص ۲۵۷.

7. T. C. Reeves, op. cit., p. 72.

8. Ibid., p. 82.

9. Ibid., p. 112.

10. Ibid., p. 120.

11. M. Pohlmann, *Black Politics in Conservativa America*, New York: Addison Wesley Longman Press, 1999, p. 48.

12. T. C. Reeves, op. cit., p. 162.

13. Ibid., p. 182.

14. Ibid., p. 187.

15. A. King K. , *Africa American Politics*, Cambridge: Polity Press, 2010, p. 89 .

16. Ibid., p. 91.

17. K. Wilson, G. "Clinton in Comparative Perspective," in: *The Clinton Legacy*, C. C. A. Rockman, New York: Catham House Publishers, 2000, p. 258.

18. T. C. Reeves, Op. cit., p. 286.

19. J. E. Frazer, "Reflections on U. S. Policy in Africa, 2001–2009," *the Fetcher Forum*

of World Affairs, 2010, p. 36

۲۰. احمد بخشی، «سیاست خارجی دولت جدید آمریکا نسبت به آفریقا: تغییر یا تداوم؟»، فصلنامه مطالعات آفریقا، بهار

۱۳۸۷، ص ۱۸.

21. A. Ahmed, *Journey into America, The Challenge of Islam*, Washington D.C: Brookings Institution Press, 2010, p. 31.

22. M. Marable, "Racialization Obama: The Enigma of Post Black Politics and Leadership," in: *Barack Obama and African American Empowerment*, M. M. Clarke, New York: Palgrave Macmillan, 2009, p. 1.

۱۳۷

23. J. G. Clarke, "A Foreign Policy Report Card on the Clinton-Gore Administration," *Policy Analysis*, 2000, p. 13.

24. Joseph Nye, *The Paradox of American Power: Why the World Only Superpower Cant Go It Alone*, New York: Oxford University Press, 2002, p. 73.

25. G. Carter, *United States Policies toward South Africa and Namibia*, Washington Institute for Values in Public Policy, 1984, p. 53.

26. J. Schraeder P., "Continuity and Chang in U.S. Foreign Policy toward Southern Africa: Assessing the Clinton Administration," *Noradic Journal of African Studies*, 2001, p. 132.

27. Ibid., p. 137.

28. Ibid., p. 135.

29. *Peace, U.S., Special Report on U.S. Human Rights Policy toward Africa*, Washington: United States Institute of Peace, 2001, p. 7.

30. M. Weil, "Can the Blacks do for Africa what the Jews did for Isreal?" *Foriegn Policy*, 1974, p. 15.